جلسه 473

چهارشنبه 15/02/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که مرحوم آخوند فرمود اختلاف بین عام بدلی واستغراقی و مجموعی به لحاظ اختلاف کیفیت حکم است. فی حد ذاته ما سه قسم نداریم. اختلاف حکم است که باعث می شود که عام سه قسم بشود. تارة حکم به نحو بدلی است می شود عام بدلی. تارة به نحو استغراقی است می شود عام استغراقی. وتارة به نحو مجموعی است عام می شود مجموعی.

محقق عراقی ره فرمود این مطلب در عام استغراقی و مجموعی درست است، واقعا فرقی بین عام استغراقی و مجموعی نیست. چند فرد را مولا در نظر می گیرد، تارة یک حکم روی این چند فرد بار می کند می گوید واجب است اکرام زید و عمرو و بکر وجوبا واحدا. می شود عام مجموعی. تارة برای هر فرد یک حکم مستقل جعل می کند می شود عام استغراقی. اکرم کل العلماء یا اکرم کل عالم اختلاف در وجوب اکرام است که آیا یکی است فالعام مجموعی، یا متعدد است به تعداد افراد عالم و هر عالمی یک وجوب اکرام مستقل دارد، اطاعت و عصیان مستقل دارد، می شود عام استغراقی.

آقای صدر ره فرموده: مرادتان از اختلاف در حکم، وحدت حکم در عام مجموعی و تعدد حکم در عام استغراقی، وحدت حکم در مقام جعل است یا وحدت حکم در مقام فعلیت و مجعول است؟ کدامیک است؟ توضیح بدهید.

اگر مرادتان این است که وحدت جعل است در عام مجموعی، ولی در عام استغراقی تعدد جعل است، خب این نادرست است، برای اینکه جعل واحد است. اکرم کل عالم جعل واحد است، مجعول متعدد است. والا یک انشاء و یک جعل بیشتر نیست. مجعول وجوب اکرام هذا العالم، وجوب اکرام ذاک العالم هست، اما انشاء وجعل واحد است. واگر مرادتان این است که در عام مجموعی وحدت مجعول است ولی در عام استغراقی تعدد مجعول است، وحدت و تعدد مجعول تابع وحدت و تعدد موضوعش هست. اگر موضوع در خارج متعدد بود حکم هم متعدد می شود. کل دم نجس، اگر در خارج یک دم داریم یک نجاست داریم، اگر دو دم داریم دو نجاست داریم، هزار دم داریم هزار نجاست داریم. اکرم کل عالم در عام استغراقی که مجعول در آن متعدد است چون موضوع متعدد است. ولی در عام مجموعی اکرم مجموع العلماء چون موضوع واحد است مجموع العلماء تکرار نمی شود. ما چند مجموع العلماء نداریم، یک مجموع العلماء داریم. ولذا یک وجوب اکرام فعلی می شود. در عام استغراقی موضوع عالم است، ما اگر هزار عالم داشته باشیم هزار موضوع پیدا می شود برای وجوب اکرام.

پس وحدت مجعول در عام مجموعی تابع وحدت موضوع است. موضوع یکی است تکرار نمی شود. ولی در عام استغراقی تعدد مجعول ناشی است از تعدد موضوع.

پس باید اول موضوع ها را جوری لحاظ بکند مولا که اگر مثل اکرم مجموع العلماء باشد این موضوع واحد است. یک عالم داشته باشیم یا هزار عالم، موضوع مجموع العلماء است و مجموع العلماء متعدد نمی شود. معنا ندارد ما بیائیم بگوئیم نخیر موضوع فرقی نمی کند، حکم گاهی متعدد می شود و گاهی واحد می شود.

اقول: این فرمایش آقای صدر به نظر ما ناتمام است. خود ایشان در بحث نواهی بین عام ومطلق فرق گذاشت. در بحث اوامر بحث مرة و تکرار 2/125 گفت: در مطلق جعل واحد است، الدم نجس، یک جعل است. اما در عام به تعداد افراد عام ما جعل داریم، کل دم نجس. البته مقصود از جعل عملیه تکوینیه جعل نیست، مقصود این است که عرض می کنم:

از باب وضع مثال بزنم: یکوقت شما می گوئید که اسم آتش را نار گذاشتیم. خب این فرد از آتش موضوع له لفظ نار نیست. مصداق است برای آن معنای کلی که آن موضوع له لفظ نار است. ولذا ما اگر در خارج دو نار داریم دو موضوع له نداریم برای لفظ نار، یک موضوع له است افرادش متعددند. می گویند وضع عام موضوع له عام.

یک وقت است که نه، وضع عام است و موضوع له خاص است. زعیم از یک مرکز بیمارستانی بازدید می کند می گوید وضعت اسم علیّ للمولود فی هذا الیوم فی هذا المستشفی. هزار نوزاد هم امروز در این بیمارستان به دنیا آمده اند. ما به تعداد این هزار نوزاد هزار تا معنای موضوع له داریم برای لفظ علی. علی می شود اسم این نوزاد و اسم آن نوزاد، مشترک لفظی هم می شود. یک انشاء یعنی عملیه تکوینیه وضع هست، اما با همین عملیه تکوینیه اسم علی را برای افراد مولود فی هذا الیوم گذاشت نه برای معنای کلی مولود فی هذا الیوم. به این می گویند تعدد جعل. نه یعنی عملیة الجعل متعدد است. بلکه یعنی به تعداد افراد نوزاد در این بیمارستان ما وضع داریم، یعنی اینطور نیست که لفظ علی را بر معنای کلی المولود فی هذا الیوم وضع بکنند.

در مورد انحلال در جعل در احکام هم ادعا این است که با یک عملیه تکوینیه یعنی با لحاظ واحد و با تلفظ واحد، اما جعل می کند نجاست را برای تک تک افراد دم. چه جور زعیم اسم علی را برای تک تک نوزادهای زایشگاه وضع می کرد با یک لحاظ و یک تکلم، می شد وضع عام و موضوع له خاص. در انحلال در جعل هم همین است. می گوید وضع النجاسة لکل فرد من افراد الدم. این فرد از دم جعل شده است برایش نجاست. آن فرد از دم هم برایش نجاست جعل شده است. هم این بحث را مرحوم آقای صدر در بحث مره و تکرار داشت، وهم حضرت امام در همین بحث عام وخاص ومطلق ومقید این را دارند، که در عام انحلال در جعل هست، ولی در مطلق نه، یک نجاست جعل می کند برای طبیعی دم. مثل اینکه یک لفظ نار را وضع می کرد واضع برای طبیعی نار وآتش، می شد وضع عام موضوع له عام.

پس جناب آقای صدر! شما که منکر انحلال در جعل هستید در مورد عام استغراقی، خلاف مبنای خودتان هست.

البته سیأتی فی بحث المطلق و المقید که ما فرق بین عام ومطلق را مثل الدم نجس با کل دم نجس در انحلال در جعل نمی دانیم، معتقدیم در هر دو انحلال در جعل هست. فقط خطاب فرق می کند. تصور تفصیلی در عام و تصور اجمالی در مطلق نسبت به افراد موجب فرق می شود بین عام ومطلق. و الا اصل تصور افراد و اصل انحلال در جعل نسبت به افراد در مطلق هم هست و در عام هم هست. البته در مطلق شمولی و عام شمولی.

ولذا ما می گفتیم یک وقت مولا به عبدش می گوید حرف نزن، چرا؟ برای اینکه اگر عبد حرف بزند خواب مولا به هم می ریزد، یک کلمه عبد حرف بزند دیگر مولا بدخواب می شود دیگر فایده ای ندارد که تا آخر شب سکوت کند. می گوید لا تتکلم. این لاتتکلم یک نهی است از صرف الوجود تکلم. گاهی هم مولا به عبدش می گوید لا تتکلم، چون هر بار که صحبت می کنی خراب می کنی. این هم می شود نهی شمولی.

خب فرق این دو لا تتکلم چیست؟ غیر از این است که در لا تتکلم اول جعل واحد است یعنی یک نهی از تکلم داریم، ولکن در مورد دوم به تعداد افراد تکلم مولا اجمالا لحاظ کرده است که نهی داریم. ولذا اگر یک بار تکلم کرد یک نهی را عصیان کرده است، بار دوم باز مولا به او می گوید یک بار تکلم کردی وخراب کردی بار دوم تکلم نکن.

اگر نبود انحلال در جعل در مطلق شمولی در لا تتکلم در مثال دوم، جناب آقای صدر! از کجا می خواست فرق پیدا کند آن لا تتکلم دومی با لا تتکلم اولی؟. وتفصیل الکلام فی محله.

پس اینکه آقای صدر به محقق عراقی اشکال کرده است که عام استغراقی که می گوئید حکمش متعدد است، جعلش متعدد است، که جعل واحد است. مجعول متعدد است، تعدد مجعول تابع تعدد موضوع است. این اشکال وارد نیست.

اما اصل مطلب محقق عراقی هم به نظر ما ناتمام است. چرا؟

ما فعلا ادعای مثل آقای صدر و آقای خوئی را که می گویند محال است بدون لحاظ وحدت موضوع حکم را واحد کنیم که آقای صدر تعبیر می کند، می گوید مثلا اگر امر بکنیم به اکرام زید و اکرام عمرو اکرام بکر، یک امر باشد به نحو عام مجموعی، حتما باید لحاظ وحدت بکنی بین اکرام زید و اکرام عمرو اکرام بکر. یک عنوان واحدی باید در نظر بگیرید. این را آقای صدر می گوید. آقای خوئی می فرماید: باید شما لحاظ کنی اکرام زید عند اکرام عمرو وبکر را. منضما اکرام زید الی اکرام عمرو بکر. اکرام زید را مطلق نبینی، مقید ببینی به انضمام اکرام عمرو بکر به او. خب ما فعلا وارد این بحث نمی شویم که آیا حتما واجب است مولا در عام مجموعی یعنی در حکم واحد موضوع را واحد ببیند، یا به تعبیر آقای خوئی هر جزئی را مقید به انضمام سائر اجزاء ببینید یا نه. وارد این بحث نمی شویم. اما یکفینا در رد کلام محقق عراقی ادعای امکان تصور کل جزء مقیدا بانضمام سائر الاجزاء. جناب محقق عراقی امکان دارد یا ندارد؟ ما می گوئیم یکوقت مولا که می گوید اکرام العلماء، اکرام هر عالمی را مقید لحاظ می کند به انضمام اکرام سائر علماء. می گوید اکرام زید عالم که منضم است به آن اکرام سائر علماء. اکرام کل عالم منضما الی اکرام سائر العلماء. این را می تواند لحاظ کند یا نه؟ بلااشکال می تواند لحاظ کند. شما نمی توانید لحاظ کنید پذیرائی از زید در کنار پذیرائی از عمرو را؟ قطعا می توانید لحاظ کنید. همانطوری که می توانید لحاظ کنید ذات اکرام زید را وذات اکرام عمرو را، می توانید لحاظ کنید اکرام زید همراه با اکرام عمرو را. پس می شود بدون در نظر گرفتن حکم ما دو نوع لحاظ بکنیم موضوع را:

یکوقت می گوئیم اکرام العلماء، ذات اکرام علماء را می بینیم، اکرام این عالم، اکرام آن عالم، اکرام عالم سوم. این می شود عام استغراقی.

تارة اکرام کل واحد را مقیدا بانضمام اکرام سائر علماء می بینیم، اکرام هر عالمی همراه با اکرام عالم های دیگر، این می شود عام مجموعی. اصلا هیچ حکمی را هم در نظر نگرفتیم. این معنا امکان دارد یا نه؟ جناب محقق عراقی! انکار امکان این معنا خلاف وجدان است.

بله! ما تعبیرهایی که داریم کل العلماء، بله این وافی به بیان عام مجموعی نیست. باید بگوئیم اکرام کل عالم منضما الی اکرام سائر العلماء. اینجور باید بگوئیم تا بشود عام مجموعی. والا اکرام کل العلماء وافی به بیان عام مجموعی نیست.

واین را هم ما قبول داریم که تعبیر مجموع العلماء که بعضی ها را به اشتباه انداخته، فکر کرده اند این عام مجموعی است. جوابش این است که این مجموع عنوان انتزاعی است. مجموع العلماء یعنی همه علماء با هم. خب همه علماء با هم در چه چیزی؟ بالاضافة الی الغیر می شود گفت همه علماء با هم. خب همه علماء با هم در وجود خارجی؟ همه علماء با هم در اکرام کردنشان؟ همه علماء با هم در وجوب اکرامشان؟ مجموع العلماء یک عنوان انتزاعی است باید یک شیئی را در نظر بگیریم بگوئیم همه علماء با هم نسبت به آن شیئ. حالا همه علماء با هم در وجود خارجی، معنایش این است که همه علماء با هم موجودند. ولذا مجموع العلماء یک عنوان انتزاعی است، تا یک شیئی را در نظر نگیریم عنوان مجموع العلماء بی معنا است. حالا آن شیء را می توانید وجوب اکرام بگیرید، ما می گوئیم آن شیء را خود اکرام بگیرید. اکرام هر عالمی همراه با اکرام بقیه علماء. اینجوری معنا کنید می شود عام مجموعی ولو وجوب اکرام را هم در نظر نگیریم. شما در نماز وقتی می گوئید تکبیرة الاحرام و رکوع وسجود ونامش را نماز می گذارید یعنی هر جزئی همراه با اجزاء دیگر. والا اگر ذات این اجزاء را ببینید، این عام مجموعی درست نمی کند. باید بگوئید هر جزئی همراه با اجزاء دیگر، و وقتی اسم واحد می گذارید معنایش همین است، یعنی هر جزئی همراه با اجزاء دیگر. نماز، وضوء، غسل یعنی هر جزئی همراه با اجزاء دیگر نماز یا غسل یا وضوء.

پس ما امکان تصور عام مجموعی را وعام استغراقی را با قطع نظر از حکم شرعی تصور کردیم.

نکته: محقق اصفهانی در تأیید این مطلب که ما در مقام حکم می توانیم فرض کنیم عام مجموعی را و عام بدلی را و عام استغراقی را اینجور فرموده است، فرموده: العلماء یک جهت وحدت دارد و یک جهت کثرت. وحدت مفهومیه دارد العالم، کثرت ذاتیه و فردیه دارد.

خب یکوقت مولا آن جهت وحدت مفهومیه را موضوع حکم قرار می دهد، می شود عام مجموعی. یک وقت آن جهت فردیه و ذاتیه را موضوع قرار می دهد برای حکم، می شود عام استغراقی. العلماء یک وقت آن جهت کثرت فردیه و ذاتیه اش موضوع قرار می گیرد برای حکم، می شود اکرم کل عالم، عام استغراقی. یک وقت آن جهت وحدت مفهومیه اش موضوع قرار می گیرد برای حکم، می شود عام مجموعی.

بعد هم فرموده است: از این حرف ما معلوم می شود که تا در خود موضوع ها منشأ اختلاف نباشد حکم مختلف نمی شود منشأ اختلاف در خود موضوع است. موضوع دو تا حیث دارد. این دو تا حیث موجب رقابت شده است. گاهی مولا این حیث وحدت مفهومیه را موضوع حکم قرار می دهد، تارة آن حیث کثرت ذاتیه و فردیه را.

بعد فرموده: اما عام بدلی هم در مقام حکم تصور دارد. غیر مقام حکم تصور ندارد. چرا؟ برای اینکه گاهی مولا این کثرت ذاتیه را علی سبیل التبادل موضوع حکم قرار می دهد، یکی از دانشمندان را اکرام بکن. کثرت ذاتیه را علی سبیل التبادل موضوع حکم قرار داد. یکوقت نه، علی سبیل الاستغراق و العرضیه موضوع حکم قرار می دهد، می شود عام شمولی.

اقول: جناب محقق اصفهانی! مگر بحث فقط در عنوان العلماء است؟ این مشکل در مثل صوم که شارع یک وجوب واحد را می برد روی اجتناب از اکل، اجتناب از شرب، اجتناب از جماع و غیر ذلک، آنجا که دیگر وحدت مفهومیه ندارد. آنجا چطور حکم واحد جعل می کند؟ آنجا را چه جور توجیه می کنید؟

حالا ممکن است محقق اصفهانی بگوید من فعلا کاری به آن بحث ندارم. فعلا همین بحث اکرم کل العلماء را می خواهم حل کنم در بحث عام وخاص. می گوئیم جناب محقق اصفهانی! شما چه جوری حل کردید؟ شما فرمایشت آخر این شد که اگر مقام حکم نباشد تصور تقسیم بندی به عام مجموعی و استغراقی و بدلی غلط است و معنا ندارد. شما هم که همین را فرمودی. فرمودی مقام حکم است که آن اختلافها را در موضوع نمودار می کند. مقام حکم است که یکوقت وحدت مفهومیه موضوع حکم می شود که در کل العلماء هست، یکوقت کثرت ذاتیه موضوع حکم می شود. خب اگر حکم نباشد که هر عامی کل العلمائی کل عالم ای هم حیث کثرت ذاتیه دارد و هم حیث وحدت مفهومیه. جناب محقق اصفهانی! خب شما خلاف وجدان صحبت می کنید. اما عام بدلی بالوجدان یکی از دانشمندان با همه دانشمندان فرق می کند، حکم می خواهیم چکار؟ صد سال حکم نباشد. بالاخره به بچه هم بگوئی یکی از دانشمندان بعد هم بگوئی همه دانشمندان فرق این دو را برایت توضیح می دهد. و عام مجموعی و استغراقی هم با آن بیانی که عرض کردیم باز قطع نظر از حکم می تواند با هم فرق کند. اکرام عالم را منضما الی اکرام سائر العلماء ببنید، بگوئید اکرام عالمی همراه با اکرام بقیه علماء، حکم را هم اصلا نبینید، باز هم عام مجموعی تصور می شود. فلایتم کلام المحقق الاصفهانی.

یک نکته هم عرض کنم این بحث را تمام کنم:

مرحوم نائینی منکر عام بدلی شده. گفته ما عام بدلی نداریم، ما مطلق بدلی داریم.

اقول: ما نفهمیدیم مشکل ایشان با عام بدلی کجاست؟

اگر می گوید بدلی بودن با عموم نمی سازد، چون عموم یعنی شمول، بدلی بودن یعنی ضد شمول، چون در بدلی یک حکم است روی رفته طبیعت وصرف الوجود، اکرم عالما چند تا وجوب نداریم. چون یک وجوب است دیگر نگوئید عام. بدلی بودن با عموم وشمول سازگار نیست.

جناب محقق نائینی! مگر ما بحث الفاظ می کنیم؟ بحث در این است که اکرم عالما أی عالم شئت دلالت می کند بر استیعاب بدلی. یعنی دلالت می کند که بین افراد عالم تفاوت نیست از حیث وجوب اکرام. هر عالمی را که اکرام کردی مجزی است. اکرم عالما أیّ عالم شئت. عالم فاسق را اکرام کنی مجزی است، عالم عادل را اکرام کنی مجزی است. نیاز نداریم به مقدمات حکمت. اگر می گفت اکرم عالما ممکن بود بگوئیم در مقام بیان نبوده است. مثل إشرب دواء طبیب که در مقام بیان نیست. آنوقت باید مقدمات حکمت جاری می کردیم از سکوت مولا کشف می کردیم که اگر مولا غرضش در مقید بود اکرم عالما عادلا بود، نقض غرض بود که سکوت بکند و نگوید. و در مقام بیان نبودن هم خلاف ظاهر حال متکلم است. اما در اکرم عالما أی عالم شئت مگر می تواند مولا در مقام بیان نباشد؟ اگر در مقام نبود پس چرا گفت أیّ عالم شئت. وظهور در اینکه قید زائدی ندارد ناشی از سکوت نیست، ناشی از بیان است. به این می گوئیم عام بدلی.

جناب محقق نائینی! شما معتقدید که عام عند التعارض بر مطلق مقدم است. نظرتان این است دیگر. اگر مولا گفت اکرم کل عالم، بعد یک خطاب دیگر هم گفت که لاتکرم الفاسق، شما می گوئید اکرم کل عالم عام است، لاتکرم الفاسق مطلق است، در عالم فاسق عام بر مطلق مقدم است. شما نظرتان این است تبعا للشیخ الاعظم.

خب ما می گوئیم در اکرم عالما أی عالم شئت با لاتکرم الفاسق هم همین را بگوئید. نسبت به عالم فاسق اکرم عالما أیّ عالم شئت بیان است بر اینکه تفاوتی ندارد افراد عالم در نظر من نسبت به اکرم عالما. اما لاتکرم الفاسق مقدمات حکمت می خواهد. سکوت است. از راه سکوت می خواهیم ظهور درست کنیم در نفی قید زائد. خب شما عام را که بیان است بر اطلاق که لابیان است مقدم می کنید. حالا اسم این اکرم عالما أی عالم شئت را عام بدلی نگذار، بالاخره چه اسمی می خواهی برای آن بگذاری که با مطلق بدلی فرق کند. فرق می کند دیگر.

یک مطلبی هم صاحب منتقی الاصول در درسشان فرموده است که برای ما تعجب آور بوده است. ایشان فرموده اند آن بحث اول که عام بدلی با قطع نظر از حکم معنا ندارد، این را اینجوری بیان کرده اند، گفته اند: برای اینکه موضوع معنا ندارد بدلی باشد. بدلی یعنی صرف الوجود. إذا وجد عالم فتصدق، معنا ندارد این عالم صرف الوجود باشد. چرا معنا ندارد؟ فرموده اند برای اینکه اگر دو تا عالم موجود شد، إذا وجد عالم فی الدار فتصدق، دو تا عالم با هم آمدند در دار، صرف الوجود محقق نشده است، چرا؟ برای اینکه دو فرد محقق شده است، دو فرد که صرف الوجود نیست. پس نباید عام بدلی موضوع باشد. موضوع عام بدلی ندارد. چون اگر عام بدلی داشت مواجه با این مشکل می شد. پس چه چیزی عام بدلی دارد؟ حکم عام بدلی دارد، که می گوئیم وجوب اکرام گاهی علی نحو التبادل است، وجوب اکرام عالم. این وجوب بدلی است. صرف الوجود اکرام عالم محقق بشود مجزی است. پس عام بدلی به لحاظ حکم هست.

اقول: واقعا این مطالب عجیب است. اولا: در عام بدلی اکرم عالما، عالما موضوع نیست متعلق المتعلق است. موضوع آن چیزی است که شرط الوجوب است. إذا وجد عالم فتصدق. وجود عالم شرط الوجوب است. او می شود موضوع. در اکرم عالما، این عالما متعلق المتعلق است. می شود إذا قدرت فأکرم عالما. نه اینکه إذا وجد عالم فأکرمه. اینکه نیست. اکرم عالما. این متعلق المتعلق است. ولذا ما می توانیم بگوئیم اکرام دانشمندی. این اکرام دانشمندی با اکرام دانشمندان فرق می کند. ولذا این فرمایش ایشان معنا ندارد.

ثانیا: آن إذا وجد عالم هم صرف الوجود است. یعنی چه یک فرد موجود بشود و چه هزار فرد موجود بشود یک وجوب تصدق بیشتر نیست. معنایش این است. یعنی لابشرط از وحدت و کثرت. إذا وجد عالم، یک عالم موجود بشود یک وجوب تصدق است، هزار عالم هم موجود بشود یک وجوب تصدق است نه اینکه تکرار بشود. این می شود صرف الوجود.